



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از ذکر ادله عامه و ادله خاصه در باب تعلیم کتاب در ذیل آن جهاتی از بحث وجود دارد که به ترتیب به آن می‌پردازیم.

## تعلیم قرآن مستحب است یا واجب؟

اصلی که از اخبار عامه و خاصه استفاده می‌شود استحباب است الا در یکی از سه موردی که در تعلیم بود و یک مورد در تعلم بود که اگر تعلیم و تعلم را با هم می‌گرفتیم چهارتا می‌شد و الا خود تعلیم سه عنوان داشت:

۱. ترک تعلیم موجب محجوریت کلی و تخفیف و استخفاف به قرآن بشود.

۲. ترک تعلیم، کتمان علم باشد.

۳. برای رد بدعتی که متوقف بر تعلیم قرآن است.

## سیر بحث در تعلیم کتاب

ابتدا ادله را ذکر کردیم و بعد از ادله، جهاتی از بحث درآمد که جهت اولی استحباب و وجوب بود، بحث کردیم؛ جهت دوم عینیت و کفایت استحباب یا وجوب است، چون استحباب قاعده اولیه است و در مواردی مبدل به وجوب می‌شود. باید دید چه در جایی که مستحب است و چه در جایی که واجب است این استحباب یا وجوب، عینی است یا کفایی؟

علی القاعده برای همه کسانی که توانایی دارند مستحب است که به تعلیم کتاب بپردازند، طبق عناوین عامه‌ای که تعدادی از آنها این رجحان را می‌رساند و هم بر اساس روایاتی که عمدتاً از آن استفاده استحباب می‌شود، آیا این تعلیم مستحب کفایی است یا عینی؟

## تقسیم استحباب به عینی و کفایی

آیا استحباب به عینی و کفایی تقسیم می‌شود یا نه؟ به نظر می‌آید استحباب هم، به کفایی و عینی تقسیم می‌شود؛ مثلاً وقتی می‌گویند دفن میت واجب است باید این امر اتفاق بیفتد و یکی از کسانی که مکلف هستند باید این کار را انجام دهند، وقتی من به الکفایه انجام داد تکلیف ساقط می‌شود، این در مستحبات هم، هست اگر بگوییم برداشتن



سنگ از جلوی پای عابران مستحب است یعنی باید این عمل محقق بشود «من به الکفایه» هرکدام اقدام بکنند ساقط می‌شود بنابراین استحباب مثل وجوب، عینی و کفایی دارد و اما این که استحباب تعلیم، عینی است یا کفایی؟ در اصول آمده که شک در کفائیت و عینیت، اصل عینیت است، یعنی اگر شما شک بکنید که تکلیفی که متوجه شد به صورت استغراقی همه را می‌گیرد و هر کسی تکلیف خود را دارد و کار به دیگران ندارد، این گونه است یا این که تکلیف حالت کفایی است و مطلوب است که عمل محقق بشود، اگر در این مورد تردید داشته باشیم، اصل عینیت است، مستند این اصل هم اطلاق و اصالة الاطلاق است.

### تفاوت عینی و کفایی

فرق عینی و کفایی این است که وقتی می‌گویند واجب عینی مثل نماز، همه را شامل می‌شود و قیدی ندارد؛ اما معنای کفائیت این است که اگر دیگری به این کار اقدام نکند بر شما واجب است. فرق بین عینی و کفایی به اطلاق و تقيید است، معنای واجب عینی این است که بر شما واجب است «سواء قام به شخص أو لم یقم به» بر ایشان هم واجب است «سواء قام به شخص آخر أو لم یقم به» اما معنای واجب کفایی این است که بر شما واجب است «إذا لم یقم به شخص آخر».

### اقسام تقسیم‌ها

تقسیم‌ها دو قسم است گاهی دو طرف قسم قید زائد دارد؛ مثل رقبه که مؤمن یک قیدی دارد و کافر هم یک قیدی دارد. گاهی یک طرف تقسیم قید بیشتری دارد آن وقت در تقسیمات نوع اول یعنی جایی که دو قسم قید زائد دارد اصالة الاطلاق می‌گوید هیچ‌کدام از این قیدها نیست، «اعتق بالرقبة یعنی سواء كان مؤمناً، أو کافراً» اصالة الاطلاق روی مقسم می‌برد، اما در نوع دوم از تقسیمات که دو قسم هستند و در عرض هم قرار می‌دهیم ولی با دقت می‌فهمیم یکی قید اضافه دارد؛ در اینجا می‌گویند اصالة الاطلاق حمل بر قدر جامع نمی‌شود بلکه حمل بر قسمی می‌شود که قید کمتری دارد.

بحثی در اصول است که تقسیمات در احکام و موضوعات احکام دو نوع است؛ تقسیماتی که دو قسم در عرض هم قید اضافه دارند و تقسیماتی که یک قسم، قید اضافه‌ای دارد و یکی حالت اطلاق دارد، در اولی، اصالة الاطلاق حکم یا عنوان را روی مقسم می‌برد و هر دو را شامل می‌شود و اما در نوع دوم اصالة الاطلاق ظهور را روی یک



قسم، مقابل قسم دیگر می‌برد و از این جهت در تقسیم واجب به عینی و کفایی و به تعیینی و تخییری یا به تعبدی و توسلی و به نفسی و غیره می‌گویند همه این تقسیمات از نوع دوم است که یکی از دو قسم قید اضافه‌ای دارد و لذا اصالة الاطلاق می‌گوید که اگر شک در عینی و کفایی بودن داری، حمل بر عینی بکن، چون معنای واجب عینی یا مستحب عینی این است که کل واحد منها دارای این تکلیف هستند «سواء قام به شخص آخر أو لم یقم به» اما معنای واجب کفایی این است که «دفن المیت واجب علی کل هؤلاء و لکن مادام لم یقم به الآخرون فإذا قام به فرد آخر سقط التکلیف» دیگر خطابی وجود ندارد.

قانون قضیه این است که به معنای اصالة الاطلاق اصل و ظهور اولیه در تکالیف، هر تکلیفی که متوجه مکلفین بشود بر اساس اصالة الاطلاق اصل عینیت است، چون واجب عینی قید ندارد اما واجب کفایی قید دارد.

سؤال: واجب کفایی بیان می‌خواهد؟

جواب: بیان اضافه می‌خواهد و مقدمات حکمت اینجا جاری می‌شود و می‌گوید در مقام بیان بوده است و این قید را ذکر نکرده است اگر می‌خواست باید این قید اضافه را بیان می‌کرد این مبنای اصولی است، بنابراین شک در کفائیت و عینیت همان‌طور که در اصول گفته شده به مقتضای اطلاق اصل عینیت است.

### شیوه‌های خروج از اصل عینیت و حمل تکلیف به کفایی بودن

خروج از اصل عینیت و حمل تکلیف به کفایی بودن به یکی از این دو شیوه است:

۱ - خود دلیل، بیان لفظی در مورد قید و کفایی بودن داشته باشد و در واقع مقیدی داشته باشد. خود دلیل بگوید این امر واجب است «إذا لم یقم به الآخرون».

۲ - قرینه عقلی و لبی باشد؛ یعنی مورد چیزی باشد که قابل تکرار نباشد. در دفن میت، دلیل لفظی چیزی نگفته است، دلیل می‌گوید «دفنوا موتاکم یا یجب التدفین» منتهی عقل ما این را می‌فهمد که یک میلیارد آدم دفن موتی بکنند معنی ندارد، چون غرض واضح است که مرده دفن بشود و واضح است که وقتی یکی دو نفر این عمل را انجام دادند از دیگران ساقط می‌شود؛ خیلی از جاها کفائیت قرینه عقلی و لبی و عرفی دارد. البته در بعضی از جاها غرض از تکلیف واضح است ولی اگر واضح نباشد و احتمال بدهیم که این غرض تعدد داشته باشد این تکلیف را باید عینی بگیریم و همه انجام بدهند؛ و لذا «اصالة الاطلاق عند الشک فی العینة و الکفایة تقتضی الحمل علی العینة الا



یدل دلیل لفظی أو تكون قرينة عقلية و اللبيرة على الكفائية» غالب تكاليف و واجبات كفایی از راه قرینه لبی و عقلی معلوم می شود مثل تدفین موتی، انقاذ غریق و ... .

### خلاصه اینکه:

- بنابراین کفائیت و عینیت هم در واجبات و هم در مستحبات (عینی و کفایی) جریان دارد؛
- اصالة الاطلاق حمل تکلیف بر عینیت را اقتضا می کند الا دلیل لفظی قید بزند و بگوید کفایی است یا قرینه عقلیه باشد که قرینه عقلیه می گوید مورد قابل تکرر نیست و غرض مولی به طور قطعی روشن است و آن غرض هم متقوم به یکی دو نفر است که انجام بدهند و در صورت انجام آن از دیگران ساقط می شود. این دو مطلب که بحث کبروی و کلی بود در اصول در بحث تقسیمات واجب گفته شده است. به مورد برمی گردیم.

در مورد بحث گفتیم اصل رجحان استحبابی تعلیم الكتاب است، تعلیم کتاب و آموختن قرآن به دیگران یک تکلیف استحبابی است مگر در جاهایی که لزومی پیدا بکند. همه ما مؤظف به تعلیم کتاب هستیم اما سؤال آیا این است که این تکلیف، عینی است یا کفایی؟

### قاعده اولیه

به نظر می آید هر چند قاعده اولیه عینیت است ولی استحباب و رجحان تعلیم کفایی است برخلاف قاعده اولیه که اصالة الاطلاق باشد؛ دلیل آن قرینه عقلیه و لبیه است به این بیان که وقتی می گوید تعلیم بکن، این تعلیم همیشه متعلق دارد ما مطمئن هستیم که شخصی که قرآن یا ادبیات را یاد بدهد و روشها را به کار بگیرد که تحقق پیدا بکند، خود این کار موضوعیتی ندارد و مهم تأثیر آن است و تعلیم متعلق دارد و مقصود از تعلیم، تعلم متعلم است چون مقصود از تعلیم رها و کلی نیست، تعلیم برای تعلم است و تعلم شخص قابل تکرر نیست هر مرتبه ای از تعلم قابل تکرر نیست که چندین نفر آن کار را بکنند.

ما مطمئن هستیم غرض شارع در باب تعلیم، تعلم است و تعلم در تمام مراحل و مراتب تکرر پذیر نیست، تحلیل آن این دو نکته است که به دلیل عقلی و قرینه لبی تعلیم کفایی است مثل دفن موتی که غرض از تدفین، پنهان شدن میت زیر خاک است و این غرض هم تکرر پذیر نیست.



بر همه ما مستحب است که همگان را آموزش قرآن بدهیم و مستحب است که به همه مکلفین آموزش داده شود منتهی هر مکلفی وقتی آموزش دید تمام می‌شود و لذا کفایی می‌شود. در واقع رجحان تعلم استغراقی است و برای هر کسی غرض از تعلیم، تعلم است و تعلیم برای یادگرفتن آنهاست و با یاددادن تکلیف ساقط می‌شود.  
سؤال: ...؟

جواب: آن شیوه کار است که حتماً فقه می‌گوید بهترین شیوه را به کار بگیر و بحث دیگری است. مثلاً پنجاه نفر هستند و هیچ‌کدام قرآن را نمی‌دانند و سی نفر قرآن را می‌دانند در اینجا همه مأمور هستند به این که هر یک از این‌ها را جداگانه آموزش دهیم و تکلیف به صورت جدا جدا هست، تعلیم همه اشخاص بر همه آموزش دهندگان مستحب است و هدف یادگرفتن اشخاص است. حال اگر یک نفر قیام کرد، موضوع ساقط می‌شود و تحصیل حاصل پیش می‌آید. این قاعده‌ای است که در تدفین موتی و خیلی از تکالیف استدلال کتب فقهی است چون دلیل لفظی نداریم و همه قرائن عقلی است.

### نتیجه:

بنابراین استحباب تعلیم کتاب برخلاف تعلم که می‌گوییم تعلم قرآن مستحب عینی است، برای این که ظهور دلیل عینیت است و قرینه‌ای وجود ندارد و هر کسی باید یاد بگیرد و لذا تعلم و تعلیم قرآن هم مستحب است و از مستحبات مؤکد است که قرآن را محور آموزش قرار می‌دهد با این تفاوت که تعلم استحباب عینی به کل مکلف مأمور بالتعلم است، اما هر آگاهی و آشنایی مأمور به تعلیم دیگران است منتهی مادامی که «لم یقم به الآخرون» ولی تعلم به این نیست که «لم یقم به الآخرون» هر کسی وظیفه خود را دارد و لو دیگران یاد بگیرند.  
حر عاملی عنوانی دارد که در ابواب قرآن باب اول قرائت است «باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه کفایة و استحبابه عینا» وجوب تعلیم و تعلم قرآن کفایی است اما استحباب آن عینی است، این که می‌گوید استحباب عینی است اگر به تعلم و تعلیم بخورد اشتباه است اگر فقط به تعلم بخورد درست است. حق در قضیه این که استحباب در تعلم عینی و استحباب در تعلیم کفایی و اینجا جای اصالة الاطلاق نیست چون قرینه عقلی وجود دارد که قید است. چون بیان قید را گاهی خود شارع انجام می‌دهد، گاهی با قرائن عقلی می‌فهمیم که قید وجود دارد.  
سؤال: در استحباب کفایی و عینی معنی دارد؟



این دلیل عقلی دارد، اگر صبح از خانه بیرون آمدید و دیدید مانعی در خیابان است که مطمئن هستید این مانع آدمی را می‌کشد، همه تکلیف دارند که این مانع را بردارند و اگر یکی این مانع را برداشت عقل می‌گوید کاری برای بقیه باقی نمانده، بقیه چه کاری می‌توانند بکنند؟ اگر این مانع در حدی نیست که آسیبی به آن صورت بزند ولی بالاخره عده‌ای اذیت می‌شوند در حدی که می‌دانیم از نظر شرعی مستحب است این مانع را برداریم، مستحب برای همه افراد است، ولی مادامی که دیگران به آن اقدام نکنند به خلاف این که می‌گوید صبح که بیرون می‌آیی «قل هو الله» بخوان حمد بخوان، ولو این که همه بخوانند شما هم باید بخوانید. این یک امر عقلی است به همان دلیلی که می‌گوید وجوب عینی و کفایی است به همان دلیل استحباب عینی و کفایی دارد. در تکالیف عبادی معمولاً عینی است و هر کسی تکلیف خود را دارد، وقتی تکالیف جنبه اجتماعی پیدا بکنند و هدف تکلیف هم معلوم است و عقل می‌گوید با انجام یک نفر از بقیه ساقط شد و لذا غالب مواردی که ما می‌گوییم چه وجوب و چه استحباب، کفایی است چیزی جز همین فهم عقلی نیست که خود را بر متن تحمیل می‌کند و می‌گوید تکلیف این گونه است. این که ما در تعبدیات کفایی داشته باشیم تصویر این مسئله به این سادگی نیست و توصیلات معمولاً کفایی است و در تعبدیات، خیلی روشن نیست.

سؤال: هدف تعلم است، تعلم یک امر مؤکد است؟

جواب: هر دو مؤکد است منتهی استحباب و وجوب تعلم عینی است، ولی تعلیم کفایی است.

بنابراین هر جا استحباب است استحباب التعلیم عینی، ولی استحباب تعلیم کفایی است.

### آیا استحباب و وجوب تعلیم در همه جا کفایی است؟

گفتیم اصل استحباب است الا در مواردی که واجب می‌شود و آنچه مستحب است عینی نیست، بلکه کفایی است سؤال این است که در جاهایی تعلم یا تعلیم جنبه وجوبی پیدا می‌کند، گفتیم اگر او یاد ندهد این جامعه به طور کلی قرآن را فراموش می‌کند روی عناوینی که وقتی عارض می‌شود و موجب وجوب تعلیم می‌شود در جاهایی که واجب است تعلیم بدهد هدف این است که او یاد بگیرد؛ اگر من قیام به این تکلیف کردم برای دیگران موضوعی باقی نمی‌ماند و از آن‌ها ساقط می‌شود فلذا استحباب تعلیم هر جا که مستحب است کفایی است، وجوب تعلیم هم در موارد خاص کفایی است. در تعلم هم به عکس است هر جا تعلم مستحب است، عینی است هر جا تعلم واجب



است باز عینی است، بنابراین تعلم «سواء كان واجبا أو مستحباً عینی و التعلیم کفایی سواء كان مستحباً أو واجباً» فرمایش حر عاملی که فرمود «واستحباب عیناً» اگر به تعلم بخورد درست است و اگر به تعلیم بخورد درست نیست.

- جهت دیگر «وجوب تعلم القرآن عیناً أو کفایة» وجوب تعلم همیشه کفایی نیست بلکه غالباً عینی است در جایی که وظیفه او یادگرفتن است به خاطر این که در مجموعه کسی باشد که قرآن را بداند جنبه کفایی پیدا می کند.

### نتیجه:

پس استحباب و وجوب تعلیم در همه جا کفایی است للقرینة العقلیه، وجوب و استحباب تعلم عینی است اما جاهایی وجوب تعلم حالت کفایی پیدا می کند جایی که هیچ کس قرآن را نمی داند نه برای تکلیف شخصی چون برای تکلیف شخصی واجب است که حمد و سوره را یاد بگیریم و عینی است، اما اگر برای رفع محجوریت کلی کسی قرآن را یاد می گیرد، وجوب آن بیش از کفایت نیست و استحباب آن عینی است. این دو سه نکته در عنوان متنی که در وسایل آمده و صدر و ذیل آن خالی از اشکال نیست. این جهت اولی بود که استحباب التعلیم و وجوبه که کل بحسب مورد کفائی مطلقاً و استحباب و وجوب تعلیم عینی است الا در بعضی موارد.

سؤال: ...؟

جواب: یک تعلم همگانی مستحب مؤکد و عینی است، یک تعلم مربوط به جایی است که تکالیف شخصی باشد که این هم عینی است و هر کسی باید تکلیف خود را بداند، اما تعلیمی وجود دارد که در جامعه ای هیچ کس قرآن را نمی داند در اینجا تعلم فی الجملة واجب است برای این که محجوریت کلی بیرون برود، فلذا تعلم در نوع دوم کفایی است چون غرض این است که از محجوریت کلی بیرون بیاید. بعد از بیرون آمدن تعلم استحباب عینی همگانی سر جای خود هست. ولی وجوب آن در حدی است که جامعه از عنوان حرام بیرون برود و لذا تعلم عام مستحب عینی است، تعلم برای انجام تکالیف شخصی واجب عینی است و برای رفع محجوریت کلی واجب کفایی است، اما در تعلیم همه اقسام کفایی است.

سؤال: برای افراد هم فرق می کند مثلاً برای طلبه و غیر طلبه و ... ؟

جواب: ممکن است عناوین ثانویه فرق داشته باشد.



- جهت ثالثه در بحث: در مورد دامنه و قلمرو رجحان تعلیم کتاب است که آیا فقط آموزش روخوانی و ظاهر مدنظر است، یا مضمون و محتوا را هم شامل می‌شود؟

## ادله وجوب تعلیم

در اینجا باید بینیم ادله وجوب تعلیم چه چیزی بود و از این ادله چه چیزی می‌توان استفاده کرد؟ ادله‌ای که ما برشمریم ادله عام و خاص بود و روشن است که عناوین عامه اطلاق دارد، مثلاً عنوان عامی داشتیم که مثلاً «تعلیم الخیر یا تعلیم الهدایة یا نشر العلم» ظاهر اینها روشن است که اطلاق دارد، می‌گوید «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى»<sup>۱</sup> مقصود اولی بیشتر به مضامین قرآن است بنابراین عناوین اولی که نشر علم و هدایت و پایه‌ریزی سنت حسنه‌ای که دیگران از آن استفاده بکنند خیلی واضح است که آن عناوین عامه شامل مضامین و مفاهیم قرآن هم می‌شود و ظهور اولیه آن بیشتر به آن سمت است تا بحث روخوانی، برای این که هدایت و علم برای درک و فهم قرآن است. عناوین عامه‌ای که هم روخوانی را می‌گیرد و هم مفاهیم و مضامین را شامل می‌شود، یک عنوان هم تعظیم و تکریم قرآن بود تعظیم و تکریم قرآن هم بی‌تردید شامل آموزش دادن مضامین و مفاهیم قرآن می‌شود اگر بیشتر از روخوانی نباشد کمتر نیست. پس عناوین عامه‌ای که مضمون و محتوا را می‌گیرد عناوینی که راجع به قرآن بود تعظیم و تکریم و اینها، آیاتی هم که در قرآن داشتیم که «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/۲) قطعاً مضمون و محتوا را می‌گرفت آنچه باقی می‌ماند این است که روایات خاصه چه مفاد و مضمونی دارد؟ انشاء الله جلسه آینده ... و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

<sup>۱</sup> - منیة المرید، ص: ۱۱۱.